

یاد فراموش شدگان اینبار: علی شریفیان



پیش سخن

وقتی نمایش «داستان دو مرد» در شهر کلن اجرا شد، شماری در کافه نشستیم که دیدار و گپی داشته باشیم. دنیای مجازی همه ما را تنبل کرده و دیدارهای حضوری، نامه نوشتن و تلفن زدن‌های سابق یا کاسته یا برچیده شده‌اند. همه ما به ویتترین دنیای مجازی دل خوش و قانع هستیم. از حضور در دنیای مجازی معنای وجود می‌سازیم و دیگر چندان رغبتی به دیدن و شنیدن صدا و نفس یکدیگر نداریم. در یک شهر هستیم از زندگی یکدیگر که هیچ! از مرگ هم نیز غافلیم! به طوری که هیچ هم‌شهری نمی‌داند که مسعود چم‌آسمانی کی درگذشت و یا علی شریفیان کی زندگی را ترک گفت.

به هر روی فرصتی بود تا در آن جمع، پس از مدت‌ها هومن آذر کلاه، حمید جاودان و سپیده شُکری، یعنی بازیگران نمایش، را در کافه‌ای از نزدیک ببینیم و گپی با هم بزنیم. همان جا بود که هومن از من خواست چیزی در

باره علی شریفیان بنویسم. این خاطره را پیش از این البته در سگونامه‌ی هومن آذر کلاه نوشته‌ام.

نام علی شریفیان را در نقد و گزارش‌های «مطلب‌شناسی» به عنوان روزنامه‌نگار، یا در بخش «اجراشناسی» تاتر برونمرزی ایرانیان میان بازیگران داشتم، اما هیچ خاطره، گفتگو یا تاثیر عاطفی از نزدیک و دور از او نداشتم. در سرم یک نام بود و چند پرسش. همین امر و کارهای بسیار و گرفتاری‌های روزمره سبب شدند تا نوشتن در باره علی شریفیان را به روزی بسپارم که حداقل برای پرسش‌هایم پاسخی یافته باشم.

برخی مرگ را ناخواسته یا خود خواسته می‌پذیرند، برخی تابوت می‌سازند و برخی هم بسان من، به یاد فراموش شدگان می‌نویسند. جهان دیر زمانی‌ست که بر محور زایش، زندگی و مرگ می‌چرخد و گریزی نیز از آن نیست.

اولین پرسش در ذهن من این بود آیا علی شریفیان روزنامه‌نگار و بازیگر هر دو یکی هستند؟ پس سراغ آقای زرهی رفتم و تائید یکی بودن را گرفتم. سراغ زندگی‌نامه‌ای را از او گرفتم و پاسخی دریافت نکردم. پس تاریخ تولد و مرگش را هم نداشتم. به ناچار رفتم سراغ "آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد"! یعنی هرچه در بخش مطلب‌شناسی (مقاله، گزارش، مصاحبه و نقد در روزنامه‌ها) و «اجراشناسی» (پوسترها، بروشورها و تراکت‌ها) در باره او داشتم. همچنین مراجعه به دوستان تاتری و سر آخر هم رفتم سراغ دنیای مجازی تا بلکه چهره‌ای روشن از او در این مقاله ساخته باشم.

بررسی، کاوش و تحقیق در باره تاتر برونمرزی ایرانیان دشواری‌های چندگانه دارد، اما پیش از همه نداشتن یک دایره‌العارف تاتری در دنیای حقیقی و یا مجازی است. شما هرچه دلتان بخواهد در باره اهل سینما بدانید، در عالم مجازی و حقیقی موجود است. اما در باره اهل تاتر هیچ نداریم. و اگر اندکی در این باره می‌دانیم، مدیون فعالیت‌های سینمایی افراد هستیم.

و اگر هنرمندی تنها، در عرصه‌ی بازیگر، کارگردانی و نمایشنامه‌نویسی فعال بوده باشد، سخت بتوان مرکزی را یافت که اطلاعات موثق و همه‌جانبه ارائه دهد. حتی سایت‌های شخصی افراد مشهور نیز از این کاستی‌ها مبرا نیست. یعنی در باره کارهای سینمایی خود با دقت کامل نوشته‌اند، اما فعالیت‌های تاتری خود را با تسامح و تقریبی همراه کرده‌اند! تاسف‌آورتر اینکه بسیاری از سایت‌های خبری در اینترنت (مانند روزنامه شهروند در کانادا) و هنری و شخصی نیز به دلایل مالی بسته می‌شوند و دیگر لینک‌های مربوطه شما را به مقصد مقصود نمی‌رساند.

با آگاهی از این دشواری‌ها نتیجه‌ی در مقابل شماست. امیدوارم با دقت بسیار و کسری اندک همراه باشد و تصویری شفاف از چهره‌ی علی شریفیان ترسیم کرده باشم.

از روز و ماه و سال و حتی محل تولدش خبر نداریم. اما با کمی دقت و آگاهی از تاریخ ورود به دانشگاه او می‌توان تولدش را ۱۳۳۲ یا ۱۳۳۱ خورشیدی (۱۹۵۳/۱۹۵۴ میلادی) دانست. از خطه‌ی جنوب می‌آید. پنج خواهر و برادر بودند و پدرش را خیلی زود از دست می‌دهد و همه‌ی بار زندگی می‌افتد روی دوش مادر، تا همه این فرزندان را از آب‌وگل در آورده به جایی برساند که می‌رساند. هر یک کار و شغلی درخور در کشور می‌یابند و به نحوی عاقبت به خیر می‌شوند. اما نوبت به علی که می‌رسد چیز دندانگیری

نصیبش نمی‌شود! تلاش بسیار مادر مهری عمیق در دل علی به جای می‌گذارد. مهری آغشته به حسرت از جبران نکردن آن. به همین خاطر وقت فرار از ایران، بر عرشه‌ی کشتی همزمان با شمارش ستاره‌های آسمان، تک تک تلاش‌های مادر را هم شماره می‌کند.

گرچه در ده سالگی نخستین نمایش مدرسه‌ای را تجربه کرده، اما کار جدی تاتر را در دبیرستان خوارزمی توسط آقای درخشان آغاز می‌کند و تا آخر عمر گرفتار این هنر می‌شود. البته این گرفتاری را ارث پدر هم شدت می‌بخشید. چرا که پدرش نیز در عالم نمایش نام و جایگاهی داشت. او روزگاری نسخه‌های تعزیه می‌نوشت، بازیگر و صحنه گردان تعزیه بوده است.



زندگی هنری علی شریفیان اما با ورود به دانشگاه در سال ۱۳۵۱ شروع می‌شود. به توصیه‌ی حمید سمندریان دانشکده هنرهای دراماتیک را بر هنری‌های زیبا ترجیح می‌دهد و همین سبب می‌شود که در بیشترین نمایش‌های رکن‌الدین خسروی همراه باشد. آشنایی نزدیک او با هومن آذرکلاه از همین راه بود. البته در برخی نمایش‌های علی رفیعی و سمندریان هم ایفای نقش کرده است. یعنی در افتتاح تالار مولوری با نمایش

«ملاقات بانوی سالخورده» (۱۳۵۱) با سمندریان و در «خاطرات و کابوس‌های یک جامه‌دار از زندگی و قتل میرزا تقی خان فراهانی» (۱۳۵۶) با علی رفیعی. اما علی شریفیان به شکل پایدار سال‌ها با خسروی همراه است؛ نمایش‌های «زیتون» (۱۳۵۵) از آرمان امید، «کبودان و اسفندیار» از آرمان امید (؟)، «استثناء و قاعده» (؟)، «محاكمه ژاندارک» (۱۳۵۶)، «گوشه‌نشینان آلتونا» (۱۳۵۸) از این دوره نشان دارند. چند نمایش دیگر هم توسط خودش یا دیگران در لیست کارهایش قرار داده شده‌اند، مانند «کرگدن»، «پهلوان اکبر می‌میرد»، «آواز خوان طاس»، که چندان قابل پیگیری و



راست آزمایی (تاریخ اجرا و کارگردان ...) نیستند و نیاز به اطلاع رسانی دیگران هستند. علاوه بر این اینها می‌توان از نمایش «در انتظار گودو» (۱۳۵۵) به کارگردانی عبدالحسین فهمی نیز نام برد.

لیسانس را که در دانشکده هنرهای دراماتیک تمام می‌کند، برای گریز از خدمت سربازی، می‌رود دانشگاه فارابی تا فوق‌لیسانس «مدیریت هنری» را هم ضمیمه مدارک خود کند، بلکه شانس شغلی و موفقیت اجتماعی بیشتری نصیبش شود. که یه یکباره سر از کانون پرورشی کودکان و نوجوانان در می‌آورد و آنجا به عنوان مربی پرورشی سه سال ماندگار می‌شود.

علی شریفیان اگرچه با حسرت بسیار و پرسشی عمیق از علت حمله گارد شاهنشاهی به دانشکده هنرهای دراماتیک به وقت اجرای نمایش «محاكمه ژاندارک» در سال ۱۳۵۶ سخن می‌گوید، اما اصلن نه دنبال مقوله‌ی آزادی‌های سیاسی می‌رود و نه در جهت انقلاب و نه در سوی "ضد انقلاب" می‌ایستد. او فقط نمی‌داند چرا نباید «محاكمه ژاندارک» اجرا شود.

با آمدن رژیم اسلامی نه تنها پرسش‌های اینچنانی او بیشتر می‌شود، بلکه سرکوب سیاسی از یک سوی و مانع‌تراشی بر سر راه کار غیرخودی‌ها چنان افزون می‌شود که حتی امثال علی شریفیان نیز مجبور به ترک کشور می‌شوند. با کشتی عظیم ماهی‌گیری ابتدا به پاکستان می‌رود و بعد هم سر از کانادا (مونترال) در می‌آورد. داستان این گریز ناگزیر را هم در همان یادداشت‌های پراکنده، «خاطرات و کابوس‌های کولی کبود، روایت سفرم به غربت»، که فقط سه قسمت آن را نوشت و مانند بسیاری از کارهایش پایان نبرد، منعکس کرده است. حالا سال ۱۳۶۲ خورشیدی است.

در نخستین سال ورودش به کانادا (۱۹۸۴) «گروه تاتر صورتک»، را راه می‌اندازد. تازه از راه رسیده است و پرامید و پر انرژی و همچو پرنده‌ای گریخته از قفس، آرزوی پرواز به اوج را دارد. حاصل همین دوران کوتاه که تا پایان دهه ۸۰ میلادی تداوم دارد، اجرای ۱۵ نمایش و دو دوره آموزش تاتر است. متأسفانه تمامی مشخصات، حتی در مواردی نام نمایش‌ها، بر ما آشکار نیست. اما در چند منبع از چهار نمایش «سی‌زوه بانسی مرده است»، «مسیو ژوردن و درویش مستعلی شاه جادوگر»، «بهترین بابای دنیا»، «فاخته دهان دوخته» اسم برده‌اند. با آغاز دهه ۹۰ میلادی از مونترال به سوی لس آنجلس می‌رود و سعی دارد در همکاری با دیگر گروه‌های نمایشی شانس بیشتری برای ادامه فعالیت‌هایش داشته باشد. پس در «نمایش خانه ما آنسوی مرز» (۱۹۹۰) به کارگردانی رضا ژیان شرکت می‌کند. همین همکاری سبب گله‌مندی هم می‌شود، چرا که در پی مرگ ژیان رسانه‌ها از فعالیت‌های ژیان بسیار می‌گویند، اما از همکاری او با شریفیان سخنی نمی‌گویند. همانطور که از حسن زرهی در گفتگو با بی بی سی گله می‌کند که نامی از همکاران چندین و چند ساله‌ی او با شهروند هیچ نگفت. همین گله‌ها هستند که یاس درونی او را افزایش می‌دهند و افسرده‌گی‌های او را گاه شدت می‌بخشند. نتیجه‌ی اینها هم پناه بردن به می‌خواری افراطی می‌شود.

نتیجه‌ی روی آوری علی شریفیان به همکاری با دیگر گروه‌ها نمایش‌های «طیب اجباری» (۱۹۹۲)، «کلاف سر در گم» (۱۹۹۴)، «پروای سودا» (۱۹۹۴)، «ملاقات دوباره در سلطنت آباد» (۱۹۹۸) هستند. البته در تدارکات نمایش معروف «بوی خوش عشق» (۱۹۹۲) هم نقش

کلیدی دارد. به اینها می‌توان همکاری او را با کانون تاتر امریکا (۱۹۹۸) به مدیریت زنده یاد خلیل دیلمقانی افزود. حداقل در چهار نشست این کانون که ترکیبی بود از نمایش خوانی و سخنرانی‌های پژوهشی، نقش داشته است. ضمن اینکه وی آغاز فعالیت‌های این کانون را به شکل شایسته‌ای پوشش خبری داد.

وجه سوم فعالیت‌های علی شریفیان حضور او به عنوان روزنامه‌نگار و خبرنگار تاتری-هنری در رسانه‌های خارج از کشور بود. البته پیش از آنکه با دیگران همکاری کند، خود نیز به تنهایی در همان دهه ۸۰ میلادی نشریه «پیوند» را راه می‌اندازد. متأسفانه از آن تلاش هم هیچ نمونه و سندی در دست نیست. این نوع فعالیت‌های

او عمل کمک بزرگی برای اهل تاتر بود. چرا که بیشتر فعالیت‌های تاتری از امریکا تا تورنتو، از لندن و از هایدلبرگ تا کلن را علی شریفیان پوشش خبری می‌داد و بیشتر این گزارش‌ها در روزنامه شهروند و در مواردی در کیهان لندن و چند نشریه محلی منعکس می‌شد. از او همچنین چندین و چند نقد نمایش به یادگار مانده است. ما تاکنون توانسته‌ایم در آرشیو



دوره‌های آموزشی تاتر شریفیان

«مطلب‌شناسی تاتر برونمرزی» حداقل بیست نمونه از تلاش‌های روزنامه‌نگاری او را در ارتباط با هنر نمایش جمع‌آوری کنیم.

میان سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ از حضور و فعالیت‌های علی شریفیان خبری نیست و از ۲۰۱۲ تا سال ۲۰۱۷ همه‌گونه فعالیت‌های علی شریفیان کاهش جدی می‌یابند. از ۲۰۱۷ به بعد هم برخی خبرهای اندک، آن هم تنها در فیسبوک شخصی او، دیده می‌شود. چرا که بیماری دیابت، پوسیدگی استخوان، ضعف جسمی، آشفتگی روحی و بحران مالی به طور دائم او را ضعیف و ضعیف‌تر می‌کند. تا اینکه ۲۰ (؟) نوامبر سال ۲۰۲۳ مرگ از راه می‌رسد و علی شریفیان زندگی را ترک می‌کند.

افسوس که این نوشته پس از مرگ هومن آذرکلاه تهیه شد و به قول خود با تاخیر بسیار عمل کردم. "هزار امید آدمی طوقی شده به گردن فردا بر"!

اصغر نصرتی (چهره)

۱۹ سپتامبر ۲۰۲۶



منابع:

۱- آرشیو تاتر برونمرزی ایرانیان به کوشش اصغر نصرتی (چهره)

۲) «خاطرات و کابوس‌های کولی کبود، روایت سفرم به غربت»: قسمت اول، علی شریفیان، فیسبوک شخصی، دسامبر ۲۰۱۸.
<https://www.facebook.com/sharifiancanada>

۳- فیسبوک علی شریفیان

۴- مرگ علی شریفیان از نسل چوب دوسر باخت/مهین میلانی/ <https://haftteh.ca/news/5479> /مرگ-علی-شریفیان-از-نسل-چوب-دوسر باخت

۵- روزنامه‌نگاران معاصر ایران/ در باره علی شریفیان/ ۵ آپریل ۲۰۲۴/ <https://www.facebook.com/iranjournalists>

۶- مقدمه‌ی گفتگوی شهره عاصمی با علی شریفیان در مورد استاد حمید سمندریان
https://honar-ehaftom.blogspot.com/2012/07/blog-post_24.html?fbclid=IwZXh0bgNhZW0CMTAAAYnJpZBEwN01UcUxrcm12cEpPWnJZUHNydGMGYXBwX2IkEDlyMjAzOTE3ODgyMDA4OTIAAR7xdKj_knvO0d2zv1pZGQmRJ44puGgt5CaRDLL2mxhos8Jn7wYtF9Kp8sPGA_aem_ubRg9jTYOWKRgrWCsAmWBg